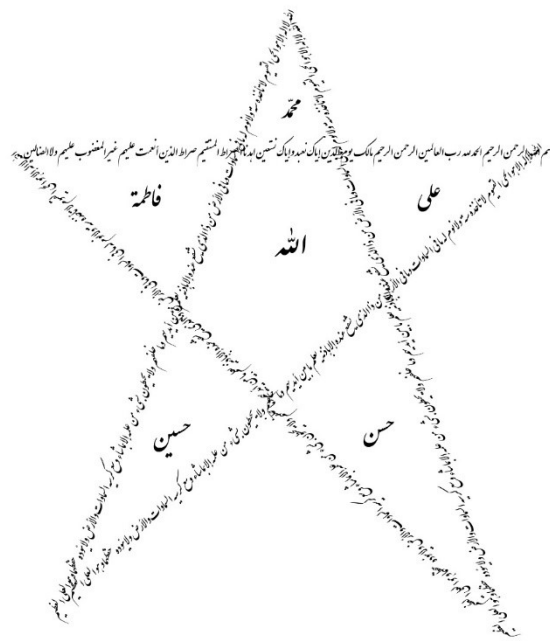


فصل أول كتاب

# التَّيِّين الشَّرِيف الْقَوِيَّة

في إِمْنَح هياكل الرُّوِيَّة



در تفسیر باب ۱ از واحد ۱ بیان فارسی

وحید ازل

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا



بِسْمِ اللَّهِ السُّبُوحِ الْقُدُّوسِ

تسبیح و تقدیس تحمید و تهلیل تکبیر و تعظیم بر کینونیت أبسط أقدس أعزُّ أَمجد  
 أسلط مالك المُلْكُان لما كان وما يمكن لايق بوده و هست که به إستقلال إستجلال  
 ذات أقدس أزلی خود مّتزه بوده از کون و مکان و به إسترفاع إمتناع وجود لم یزل  
 ولا یزالی خود در علو تعزّز عظمت جلالی خود متعالی بوده و هست از ادوان  
 و اکوان نیستی و هستی نشناخه است او را هیچ شیء به حقّ شناختن و ممکن  
 نیست که بشناسد او را شیء حقّ. شناختن چنانکه شیئیّت هر شیء از آیات  
 إسم و صفت حیّات او در خلقت او متحیی گردیده و از آیات إسم و صفت  
 ممیت او متمیت به موت و فانی از حیّات در هر آنی گشته او است که باقی  
 الأَبْقَى ببقاء وجود خود مستبقاء بوده به هویت دیمومی سرمدی خود و او است  
 که از ازل تا به ابد در ذاتیت وجود مطلق خود أصد الصّامد بوده و هست و  
 خواهد بود در ساحت کبریائی قِدمیّت کینونیت أقدس أزلی خود و چون کلمه  
 وجود مستعمل گردید بدان که جوهر. وجود. وجودیت عابد العبید و محو  
 الأمحاء بوده و هست و خواهد بود از أوّل لا أوّل إلى آخر لا آخر مقابل جلوه  
 يك آیه نور از تجلّی جلالیت احدیّت او زیرا که جوهریت. وجودیت. وجود لم

یزل ولا یزال در وجود وجودیت جوهریت خود مربوط بوده و هست و خواهد بود در حقیقت ربوبیت او و او است که دلالت نکرده و نمی کند إلا به مطلقیت إطلاقات منزّه و متعالی مطلقه خود و او است که متبہی نگشته و نمی گردد به صفت بهاء إلا در مقام واحدیت در حین تجلّی به عوالم مادون خود و او است که ما فوق الفوق و ما وراء الوراء از کلّ أسماء و صفات بوده و هست و خواهد بود لکن او است که آثار توحید خود را هم از صقع أحدیت و هم واحدیت به خلق خود معرفی نفرموده إلا در مسیر معرفت أسماء و صفات خود در محض عبودیت عباد او در مراحل سیر و سلوک به سوی اعماق خود چنانکه کلّ أسماء و صفات فی کلّ حین و کلّ شأن مستدلالت به یگانگی او بوده و هستند و خواهند بود إذ او است فاطر و مبدع کلّ أسماء و صفات که متفیض به فیض او و متجلی از تجلّی او گردیده و هستند و خواهند بود و او است که هر اسم و صفتی را خلق فرموده در حدود زوایا نسبی در تشخصات ماورائی خود لأجل عرفان حقیقت جامع الاجمع خود چون او است که کلّ أسماء و صفات اقرار کرده اند نزد او مثل نفس واحد از أوّل لا أوّل إلى آخر لا آخر به نیستی خود و هستی او این است وصف حقائق أسماء و صفات چون أسماء و صفات از بحر لا نهایی در عماء واحدیت او منوجد گردیده اند و آن اولین مقام کثرت است و ذات اقدس ازلی واحد بلا عدد و أحد بلا رقم لم یزل ولا یزال بوده و هست و خواهد بود هو الأوّل بلا أوّلیة وجعل دون شيء کلّ الأوائل بأشعات الاختتام لأوّلیتهم بهم وفیهم وعلیهم وهو الآخر بلا آخریة وصنع دون شيء کلّ الأواخر بسطعات

المختومات لِآخِرِيَتِهِمْ بِهِمْ وَفِيهِمْ وَعَلَيْهِمْ هُوَ الظَّاهِرُ بِلاَ ظَاهِرِيَّةٍ وَخَلَقَ كُلَّ الظَّوَاهِرِ  
دُونَ شَيْءٍ بِأَضْوَاءِ الْمَرَايَا لِظَاهِرِيَتِهِمْ بِهِمْ وَفِيهِمْ وَعَلَيْهِمْ وَهُوَ الْبَاطِنُ بِلاَ بَاطُونِيَّةٍ وَبَدَعَ  
كُلَّ الْبَوَاطِنِ دُونَ شَيْءٍ بِلَوَاحِجِ الْإِسْتَارِ لِباطِنِيَتِهِمْ بِهِمْ وَفِيهِمْ وَعَلَيْهِمْ إِنَّ بِالْحَقِّ أَنَّهُ هُوَ  
الَّذِي كَانَ كَنْزًا مَخْفِيًّا وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مِنْ أَحَدِيَّتِهِ أَقَامَ الْأَسْمَاءَ وَالصِّفَاتَ عَلَى الْعَمَاءِ  
وَاحِدِيَّتِهِ وَتَجَلَّى عَلَى الْعَالَمِينَ بِهِمْ مِنْ أَزَلِيَّتِهِ بِنُقْطَةِ مَشِيَّتِهِ لِيُعْرِفَ كُلُّ شَيْءٍ كَنْفَسَ  
الوَاحِدِ بِأَنَّهُ هُوَ شَجَرَةُ الْحَقِيقَةِ الَّتِي هِيَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا نُورَهُ وَ سَخْنُ  
از هيچ اسم و صفت إلهی محتمل نمی باشد إِلَّا در سَخْنِ از آنچه که حامل و  
مرآتِ بَحْتِ این اَسْمَاءِ و صفات بوده و هست که آن نقطهٔ مَشِيَّتِ إلهی می باشد  
و فی کُلِّ حَیْنٍ وَکُلِّ شَأْنٍ وَکُلِّ نَعْتٍ وَکُلِّ وَصْفٍ مُنْحَصَرًّا مُوصُوفٍ بِهِ این اسم و  
صفت نور بوده و هست و همچنین خواهد بود زیرا که در علم عدد نور با نفس  
اللَّهِ مُطَابِقٌ وَ مُقْتَرَنٌ مِی باشد یعنی ۲۵۶ و مراد از نفس الله و حَتَّى کَلِمَةُ اللَّهِ مُظْهَرُ  
مَشِيَّتِ او است و نه ذات اقدس کبریائی اَزلی متعالی عَزَّ تَنْزِيْهَهُ وَجَلَّ مُتَعَالَايَتُهُ  
و این است یَکْ مَعْنَى بِرِ نَورٍ مِنْ نَورٍ فِی نَورٍ إِلَى نَورٍ عَلَى نَورٍ یَهْدِي اللَّهُ بِنُورِهِ  
مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْفَعَنَّ اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يُرِيدُ وَ بَیْنِ چنانکه در اینجا به شش مراتب  
نورانی اشاره شده بدان که شش عدد واو است و همچنین زوایا مسدّس باطن  
هیکل مَحْمَسٍ و این اشاره ای می باشد در صُفْعِ اسم و صفت نور به اسم الله  
الْبَاطِنِ پَسِ دَقَّةً وَدَقِيقَةً مُلْتَفَتٌ وَ مُعْرِفٌ شَوْ بِه این تمییز واضح در عرفان حقّ و  
سیر کن آفاق و انفس را با ذکر الله اَعْظَمُ حَتَّى یَتَبَيَّنَ عَلَیْكَ حَقِيقَةُ الْبَيَانِ وَتَصِلُ  
إِلَى مَقَامِ الْفُؤَادِ الَّتِي هِيَ الْمَقَامُ یَسَاوِي بِالْوُجُودِ وَ مَشِیئَةُ الْأَوَّلِيَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ

إليه يرجعون وإنما البهاء بآبائه البهي من الله المتعالي على شجرة البيان وأدلاء  
البيان وثمره البيان في كل شأن وقبل شأن وبعد شأن بالعزة والجلال ثُمَّ بِالْعِظْمَةِ  
والجمال ثُمَّ بِالْقُدْرَةِ وَالْكَامِلِ ثُمَّ بِالشَّرَفِ وَالسُّلْطَانِ ثُمَّ بِالْمُلْكِ وَالْعِلَاءِ وَثُمَّ السَّنَاءِ مِنْ  
اللَّهِ عَلَى مُؤْمِنِينَ بِالْبَيَانِ وَالشَّهَادَةِ لِلْبَيَانِ فِي كُلِّ حِينٍ وَقَبْلَ حِينٍ وَبَعْدَ حِينٍ ثُمَّ  
الْمَجْدِ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالنَّبِيِّينَ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْوَارِثِينَ بِالْحَقِّ مِنْ قَبْلِ فِي كُلِّ  
نَعْتٍ وَقَبْلَ نَعْتٍ وَبَعْدَ نَعْتٍ ثُمَّ الْإِشَادَةِ مِنَ اللَّهِ عَلَى الصَّادِقِينَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَقَبْلَ  
وَقْتٍ وَبَعْدَ وَقْتٍ ثُمَّ اللَّطْفِ مِنَ اللَّهِ عَلَى الرَّاغِبِينَ فِي كُلِّ عَصْرِ وَقَبْلَ عَصْرٍ وَبَعْدَ  
عَصْرٍ ثُمَّ اللَّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ عَلَى الصَّالِحِينَ فِي كُلِّ زَمَنٍ وَقَبْلَ زَمَنٍ وَبَعْدَ زَمَنٍ وَثُمَّ الْهَبَّةِ  
مِنَ اللَّهِ عَلَى الْإِبْرَاءِ فِي كُلِّ فَصْلٍ وَقَبْلَ فَصْلٍ وَبَعْدَ فَصْلٍ وَچون ذكری شد در  
در رابطه با صفت بهاء بدان که این صفت إلهی از صفات اعلی حق می باشد  
که متعلق و مقترن به فیض و تجلّی اوّل است که در اصطلاح بیان بعنوان  
مشیت اوّلیه مشخص شده و در باب ۱۵ از واحد ۳ بیان فارسی نقطه اوّل  
فرموده است جلّ و اعلی قوله که ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت  
اوّلیه باشد بهاء الله بوده و هست که کلّ شیء نزد بهاء او لا شیء بوده و  
هستند و بدان که این نکته فقط تلویحی و مجازی نبوده و نیست چنانکه مشیت  
اوّلیه در نهاد ما ورائی خود و هرچند که خود بالنسبت مخلوقی می باشد از جانب  
خالقی بالاتر از خود یعنی ذات اقدس ازلی در حقیقت امر مشیت اوّلیه خالق  
و فاطر کلّ اشیاء می باشد در عوالم مادونها كما قال المعصوم علیه السلام في كل  
حين وكلّ شأن بأن خلق الله المَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ ثَمَرَهُ عِلْمُ

این عرفان این است چنانکه اصول شیئیت هر شیء من حین ورود إلى الوجود حتى حین خروجها إلى لا وجود محتاج تام به بخشش وجود از بهاء رحمت او دارد یعنی شیئیت آن شیء دائم مقترن و مترابط به اراده او بر هستی یا نیستی شیئیت آن شیء می باشد من حین إلى حین پس شیئیت آن شیء و کلّ اشیاء متداوم و بدون توقف مقترن و مترابط به بهاء رحمت او می باشند في کلّ حین وقبل حین و بعد حین چون بدون او کلّ اشیاء در عوالم مادون او در حقائق نهاد و جوهریت خود معدوم ولا شیء می باشند خصوصاً من قبل وجودهم و بعد وفاتهم من الوجود چونکه هیچ شیء استدامت و استمراری بر وجود شیئیت خود ندارد و قابل و قادر نیست در استمرار استدامت شیئیت وجود خود را إلا بتوسط بخشش بهاء وجود از سوی او چون او است که بر شیئیت هر شیء تسلط محض دارد و خواهد داشت لأنّ کلّ اشیاء ليس لديهم المادة المتفاعلة والركيزة اخرى غير المشيئة الأولية أولئك الذين لم يذقوا الوجود أبداً پس نزد بهاء او لا شیء بوده و هستند زیرا که در غیاب و عدم هم استمرار استدامت و هم استقامت مداوم بر جوهریت خود کلّ اشیاء هم در فرد و هم در جمع مقابل مشیت اولیه در حقیقت در امتناع و فقدان و حرمان و عوز و عدمیت محض بوده و هستند و خواهند بود و نزد او لا شیء می باشند و همچنین بدان که به این علت است که در عربی هم کلمه شاء و هم شیء مقارن با کلمه شأؤ می باشند که به مفهوم غایت حدی یا حدّ اکثری یا حتی میزان و حدّ مدّتی یا هدف کامله چیزی می باشد و بعضی حتی در این توافق می باشند و گویند که هر جُفت این

کلمات شاء و شیء مشترکاً از يك مصدر واحده سرچشمه نشأت گرفته‌اند و بر این أدله يك معنی میان معانی بر مشیّت آشکار می شود چون مشیّت آنچه می باشد که شیء یا شیء و اشیاء و شیئیّت را ایجاد می کند و چون این پس به جز مشیّت اولیه در واقع شیء به هیچ چیز دیگری نتوان گفت حتّی و إنّ کان مجازیاً بلفظ و بر این همچنین جز بموجد ایجاد صفت وجود را هم نتوان بر هیچ شیءِ إلّا به واجد وجود نسبت و توصیف داد که آن مشیّت اولیه است و مانع و واهب کلّ صور پس بر این و بر خلاف قول بعضی از فلاسفه نه وجود اصیل است و نه ماهیت بل کلّ اصالتهای از دو اصالتهای حیات و نور سرچشمه گرفته‌اند چون جوهر محرّک کلّ اشیاء حیّات و نور ما لا نهی الّهی می باشد پس کلّ اشیاء مظاهر آیات دو اسم و صفت حیّ و نور می باشند چنانچه اصالتهای شیئیّت کلّ اشیاء در ذرات آنان حیات و نور بوده و هست و در محلّ عالم ما ورائی ذرات نورانی که عالم جبروت است تشخص و انفکاک ذرات اشیاء از هم در پیوندی اصول حیات با نور تحقّق می گیرد و آن شیئیّت‌های ممکنات بتعیین و تعین شیئیّت اختصاصی مختص به خود در عالم میثاق اول در محلّ تقدیر لا نهی متقدر می شوند و بعد متعیّن می گردند در عالم اظلة النور و أشباح یعنی عالم عظمت که موقعه فرق و جمع روحانیات اشیاء می باشد و محلّ تقدیر نفی و اثبات تعینات چون دوزخ و فردوس بعد از موت در این عالم ما ورائی قرار می گیرد و از منظری این کلام دلالت بر حقیقت عیان ثابته یا مُثول و صور افلاطونیه و اُمّهات اشراقیه و حتّی از منظری حرکت جوهری به قول ملا صدرا

می باشد چون اولین حرکت در ترکیب جوهریت ذرات اشیاء در همین پیوندی حیات با نور می باشد در عالم أَلَسْتُ جبروتی و ذرات نورانی که عالم میثاق أول است و بدان که از مکان سماء لاهوت إسم الله الحی فاعل الفعّال می باشد و إسم الله التّور مفعول المنفعل در أرض لاهوت و در عالم جبروت إسم الله التّور فاعل الفعّال می گردد بر کلّ جوهریات ذرات اشیاء و کائنات بِتحرّک و حمایت إسم الله الحی از عالم لاهوت الَّذي يتعكس ويتجلّى حقیقته أيضًا في نفس الوقت أدناه ومن خلال جميع الأسماء والصفات الإلهية الاخری و عالم جبروت عالم ذرات نورانی و عقول مجرّده و مکان ملائکة کرویون می باشد و همچنین محلّ يوم أَلَسْتُ و بر این آئمه هدی علیهم انوار الله إسم آن را عالم میثاق أول گذاشته اند لکن بین چگونه در علم حروف عدد شيء هست ۳۱۱ و عدد مرآة الله هست ۳۱۲ و نظر کن و مشاهد باش بر این حقیقت که ما بین شيء و مرآة الله که تجلّی مشیّت اولیه و شجرة أولى بوده و هست فقط يك عدد واحد در فاصله است فافهم ومثلما يكفي هذا كحقيقة فيما يتعلق بالحفاظ على العالم السفلي بواسطة العالم العلوي فهذا المبدأ كافٍ في العالم السفلي للبشر أنفسهم فيما يتعلق بالنطاق والمرآيا والمصطفين الذين يظهرون إليهم بأمر الله من دورة إلى دورة وفي كلّ الاكوار بما لا نهاية وهذه هي ظهورات بلا توقف لِمَشِيئة الأولى بأن يك شمس زیاده نبوده ونیست المشیئة الأولى التي تجلّت في كتائر الهياكل الإنسانية من دور إلى دور في كور إلى كور بما لا متناهیة لا إله إلا هو كلّ شيء هالك إلا وجهه پس همینطور که فهمیدی که يك معنى بر مشیّت یعنی ایجاد کننده و او است بحت وجود پس



بدان که در اِلهیات استعمال از کلمه وجود و هرچه و آنچه که متعلق به حقیقت آن کلمه دارد بِالْحَقِّ اطلاق به مشیّت اَوّلیّه داشته و نه به ذات اقدس اُزلی چون مشیّت اَوّلیّه می باشد که بسیط الحقیقه الَّذی هو کُلّ اَشیاء لکن لیس اُی واحد مِنْهُمْ بوده و هست و نه ذات اقدس تعالی و نظر به این که مؤلف نقطه الکاف حاجی میرزا جانی کاشانی البهاء علیه مِنْ رَبِّهِ خوب به این نکته ظریف و لطیف اشاره فرموده در اَوائل کتاب خود در آنجای که میگوید اَوّل الوجود هو الوجود والمعلوم والمعلوم هو نفس العلم والعلم هو المشیئة والمشیئة هو المَحَبَّة و بین ای ناظر چگونه به پنج مراتب نشوء و تطور و تقدم در ظهور مشیّت اَوّلیّه اشاره کرده است چنانکه هرکدام از این مراتب با پنج زوایا ظاهره هیکل مَحْمَس مرتبط هستند و همچنین با عدد حرف هاء و بر این با اِسْم الله الظاهر و بدان که در اِصطلاحات فلاسفه و عرفا این مشیّت اَوّلیّه همان عقل کَلّی یا قلم اَوّل یا اعلی و حقیقت مَحْمَدیه یا نور مَحْمَدی می باشد یعنی اَوّلین صادره متجَلّی شده و متفیض گردیده از ساحت کبرائی حق تعالی در عوالم لا مکان مادون عالم هاهوت یعنی همینطور که اشاره شد از مرتبه عماء و احدیت و از آن صُقع به عالم بعدی که عالم لاهوت می باشد و در اِصطلاح اَئمه هُدی صلوات الله علیهم عالم لاهوت بعنوان عالم اُمّ الکتاب خوانده شده که این عالم محل و مواقعه حقائق روحانی معصومین می باشد علیهم افضل الصّلاة والنور بعنوان یك نفس اُزلی پس بدان که این صفت بهاء از اَوّلین انعکاسات فیض نور اعزّ اَمجد اعظم از جهت تجلی حضرت عظمی می باشد جلّ وعزّ در مقام

واحدیت که از عماء لاهوت مثل يك شمس واحده می درخشد بر سماوات و اراضی آن عالم إلهی غیب متعالی و بالتالی علی کل شیء و لکل عوالم أدناه که این إزهار و تکشّف و بازش و نما و تفتّح إلهی عبارت از حقیقت مشیّت اولیه بوده و هست و این نکته بر اصالت نور معنی بر حدیث مشهور نبوی می باشد بآن أوّل ما خلق الله نوري و همچنین اولین بیت دعاء البهاء از إمام الباقر علیه السلام كما يدعو اللهم إني أسألك من بهائك بأبهائه وكلّ بهائك بهي اللهم إني أسألك ببهائك كلّه زیرا که صفت بهاء يك جنبه یا چشم اندازی می باشد از حقیقت نور و آن در مقام أوج و ذروة نورانیت و در ظهور بیان این صفت أوّل مختص به نقطه بیان بوده و هست علیه البهاء بالسّناء من المجد مع الأحديّة واللطافة اللامعة في هوية الله که ظهور باء بهاء بوده و هست ثانی به رجعت فاطمیه یعنی حضرت فاطمه زرین تاج برغانی طاهره زکیه قُرة العین علیها البهاء من ربّها العلی الاعلی که ظهور هاء بهاء بوده و هست و ثالث اولاً به إسم الله الأوّل یعنی حضرت باب الباب و رجعت محمّديه ملا حسین بُشرویّه که مظهر ذکر الله اکبر می باشد و ثانیاً به إسم الله الآخر و رجعت قائمیه و موقعه جنتین ميم آخر بِسْمِ الله الرحمن الرحيم و سین آخر بِسْمِ الله الأَمْنَع الأقدس حضرت ملا محمّد علی بارفروشی قدّوس که مظهر ذکر الله أعظم می باشد و هر جُفت ایشان ظهور ألف بهاء می باشند علیهما وعلى كلّ شهدائهم الرّاسخين انوار البهاء والسّناء والمجد من أزل إلى أبد و رابع به ثمره آن شجرة مقدّس که ظهور همزه بهاء است و پس ألف ثانی بهاء بوده و هست ارواحنا وارواح کلّشیء ما سواء فداه

چون حضرت ایشان هم رجعت قُدّوسیه در مقام مرآت بیان می باشند و صراط آن در دُور بیان و هم صراط به سوی یوم قیامت پس از منظری باب الباب و همچنین مرآت موعود حقیقی بیان بوده و هست و به همین ترتیب کلّ ما تبقی از مرآیا بیان که هم مرآت نقطه و هم مرآتی تعکسه جلّ واعلی می باشند و این تأویل مثالی بر همزه مقطعه بهاء در عالم معنا بیش از حدّ و حدود اهمیت دارد که بعنون الله وقوته و قدرته بعدها خواهیم گفت و بر این مبانی مذکور هر حرف بهاء با يك ركن از چهار ارکان تسبیح فاطمه و همچنین با یکی از چهار کلمات بِسم الله تعلق دارد چنانکه اَوَّلًا بَاء با تسبیح و بِسم ثانیًا هاء با تحمید و الله و ثالثًا أَلِف با تهلیل و الأَمْنَع و رابعًا همزه با تکبیر و الأَقْدَس و اگر سؤال شود که چرا کلمه بِسم در بِسم الله الأَمْنَع الأَقْدَس تعلق به نقطه دارد و الله به رجعت فاطمیه و الأَمْنَع به إسم الله الأوّل و إسم الله الآخر و الأَقْدَس به ثمره بهیه علیهم انوار البهیات الله فی صمد الصّامدین بدان که عدد بِسم ۱۰۲ می باشد که مطابق با عدد هیکل اوّل است و نقطه لم یزل ولا یزال هیکل کلّ أوائل بوده و هست در رتبه خلق و مصوّر کلّشیء فی الآفاق والأَنْفُس للبیان اما الله چنانچه نقطه مقرر فرموده در باب ۱۰ از واحد ۵ بیان الدّوائر للنساء و در علم طلسمات بیانی دائره تمثال کلمه الله می باشد همینطور که هیکل تمثال کلمه هو است و چون رجعت فاطمیه بوده مظهر سیّده النساء فی ظهور العوالم البیان پس الله بِسم الله الأَمْنَع الأَقْدَس متعلق به او است در رتبه رزق واما الأَمْنَع بِسم الله الأَمْنَع الأَقْدَس چونکه رجعت محمّدیه که إسم الله الأوّل است و رجعت قائمیه که إسم الله

الآخر بوده و هست ضمن اکبریت و أعظمیت مقام خویش همچنین آن نیرین  
 مظاهر غایات درجات مناعت معنوی و روحی در آفاق و انفس ظهور بیان  
 بوده و هستند در رتبه موت همینطور که جنگ طبرسی و بعد با نزول زیاراتی  
 توسط نقطه برای هر جُفت ایشان بر بینش و أفئدة هر ذی صدقی ثابت می کند  
 و اما الأقدس بِسْمِ اللَّهِ الأَمْنَعُ الأَقْدَسُ کدام احدی به جز صبح ازل علیه نور  
 الانوار مظهر تقدیس و قداست تام و بحت بوده و معروف و مشهور میان کُلِّ  
 اصحاب آن زمان بعنوان رجعت قُدّوسیه چنانکه نقطه خطاب فرمود به ایشان  
 بِأَنْ أَنْتَ أَنَا وَأَنَا أَنْتَ پس او است که در دُور بیانی می باشد مظهر ذروه  
 تقدیسات و قداسات در رجعت نقطه در مقام مرآت و بر این او است که می  
 باشد مظهر الأقدس بِسْمِ اللَّهِ الأَمْنَعُ الأَقْدَسُ در رتبه حیات ولاحظ ما قلناه  
 أعلاه في الإسمين والصفتين النور والحي بِأَنْ كَمَا أعلاه لِدَلك أدناه و يك نكه آخر  
 در مقام كشف سُبُحات جلالی در وصف اسرار بِسْمِ اللَّهِ الأَمْنَعُ الأَقْدَسُ این  
 باشد چنانکه عدد بِسْمِ اللَّهِ الأَمْنَعُ الأَقْدَسُ که ۵۵۶ می باشد مطابق است در  
 عدد با شجره اُمجَد که تیر اعظم می باشد و موعود حقیقی و در جای دیگری به  
 این نکته عُلّیا مفصل باز مراجعه خواهیم کرد إنشاء الله تعالی و در فصل بعدی  
 دوباره به اسرار بِسْمِ اللَّهِ الأَمْنَعُ الأَقْدَسُ مراجعه می شود پس مخفی نماند بر ناظر  
 این کلمات که هرچند بهاء و بهائیت اعلی است در مراحل و مراتب صفات الله  
 واقربا ارتباط دارد با سرشت و طبع مشیت اولیه اما بدان که بهاء و بهائیت  
 صفت است و نه اسم و يك صفتی می باشد مربوط به يك تابع اصلی و اساسی

که از منظر دیگری اشاره حروفی می باشد به باء بسم الله که تحت آن نقطه است و نقطه یعنی مشیت اولیه که مصور و صادر کننده کلشیء می باشد و از منظر بعدی این صفت اشاره به فعل و فعالیت اولیه مشیت الهی بر مفعولات می باشد و نه صفتی ذاتی و توصیفی از جوهریت مشیت بنفسا چنانچه که گفته شد آنچه که در توصیف نهاد مشیت است در رتبه اول نور می باشد که هم اسم است و هم صفت چون مطابق است در عدد با نفس الله و گرچه این صفت بهاء اعلی است و میان عرفا راسخ شیعه در طول قرون از خصائل و فضائل ارشد حضرت خاتم و کل اهل بیت محسوب شده بوده و هست صلوات الله علیهم اجمعین فی کل حین و قبل حین و بعد حین اما باز مکرر گفته می شود که بهاء و بهائیت صفت است و نه اسم و بر طبق این أدله بهاء اسم أعظم نبوده و نیست چنانکه از زمان حضرت امیر علیه النور من الله تعالی چون نماد و تمثال اسم أعظم از نقل او است این نماد و تمثال اسم أعظم که بعضی شرف شمس بر آن گویند مشخص بوده و هست بر کل سالکین و عرفا و محققین و راسخین که آن نماد و تمثال هیچ ربط مستقیمی به صفت بهاء نداشته و ندارد إلا به طور ضمنی سواء من قبل إلى الآن پس آن گمراهانی که با فتنه گری و نفاق مداوم بر علیه بیان و غیره در طول يك قرن و نیم اخیر مسلکی ساختگی از خود مخترع فرموده اند و بهاء را اسم أعظم خوانده اند بالحق به هیچ حقیقت متعالیه نرسیده اند و به قول مولوی رضوان الله تعالی علیه فی جنّة الفردوس آنان اندر خم يك کوچه مانده اند مقابل سیر هفت شهر عشق را از جانب بعضی از بیانین و غیره و در خاتمه

مطلب این فصل بدان ناظر که هیچ روش استدلال و أدله اعلی تر از طریق علم حروف و اعداد و اقترانات نبوده و نیست زیرا که این روش روشِ انبیاء و اولیاء و اهل بُرهان حقائق و عرفا راسخ بوده و هست چون این علم نظم و نظام منطق حقیقیِ الهی می باشد و بالاتر از هر نظم منطقی بشری موجود و علی الخصوص اعلی تر از منطق بحثی و جدلی فلاسفۀ مشأ و أمثالهم چون این طریق علم حروف و اعداد و اقترانات ارشدیت تام و کاملی دارد بر روشهای دیگری سواء من قبل وِالی الآن برای اینکه این روش کُلّ قانون الوسط المستبعد مشأی را به چالش جدی می کشاند چون ثابت می کند که قانون الوسط المستبعد بسیار ضعیف و متغیر و سُست می باشد در مسیرِ اِلهیات چه رسد در سیر وقاعه و کشفیات حقائق فی سلوکِ إلی الله زیرا طریق علم حروف طریق ذوقی و حضوری بوده و هست چون طریقی می باشد که در یدِ مُحقق و عارف واقع به این علم بِإذن الله مفتاحی بر فتوح و مفتوح اُقفال کُلّ اسرار می باشد بلکه از منظری حتّی خود نفسِ اِکسیر می باشد چون اِستعمال دائم از این علم گهی حجابات غیبی را مکشوف می نماید و مؤمن و سالک و عارف بالله را ورود می دهد به اُرض فؤاد مشاهدات انوار و تجلّیاتِ الهی با بصیرت تام بر اُنموذجات مُثولی ما ورائی و روحانیات و ملائکه در عالم مثال و همچنین ما فوق آن که در دست مؤمن عامل عارف و صادق راسخ عابد به این علم خداوند تعالی علم ما کان و ما یمکن را عنایت می فرماید در اختیار او و همچنین به کُلّ عباد راستین دیگری پس بر این علت بوده و هست که نقطهٔ بیان فرموده اند آنچه که فرموده اند بذکر لسان

حقیقت در مقام محو الموهوم مع صحو المعلوم در باب ۱۶ از واحد ۳ بیان فارسی و اهم من ذلك در خصوصیت حکم باب ۱۰ از واحد ۴ جلّ ذکره الاعلی چنانچه که مباحثات فقهی یا فلسفی و حکمی حوزوی در چهار چوب منطق ارسطویی حرکت می نمایند با قانون الوسط المستبعد و این باعث وهم و موهومات و محجوبیات اشدّ شده و فقدان از حقائق و وقاعه الهی و همچنین علت فاعله بر وسوسات و تعصبات جاهله و نزاعات و ارتجاعات بیوده و بی فائده مذهبی که این در واقع حبس و مسجونیت ذهنی و عقلی و معنوی و روحانی در چاه اظلم قیروانی نفسانی می باشد و در نتائج العلل باعث گمراهی محض و احتجاب اشدّ بسیاری از متابعین علماء ظاهر و فقها و امثالهم و غیرهم شده و بر این دلیل پس مقابل این علم ذوقی و حضوری فی سیاق الإلهیات مولانا علیه الانوار برحقّ گوید که پای استدلالیان چوبین بود و پای چوبین سخت بی تمکین بود و همچنین صدر الدّین شیرازی علیه الضیاء الله که فقها و علماء ظاهر را در این راستا علناً بعنوان شیاطین اعلان و محکوم کرده است و در خاتمه این سخن بدان که در این علم ذوقی و حضوری عدد مظهر روح می باشد و حرف مظهر نفس و یکی مثال بر اسم الله الحیّ می باشد و دیگری بر اسم الله النور و بس و دانسته شود بر ناظر این کلمات که این کتاب عبارت از ۱۹ فصل در تبیین و تفسیر باب ۱ از واحد ۱ کتاب مستطاب بیان می باشد و مزبور مقدمه و اوّلین فصل کتاب بود و دانسته شود که مثل فاتحه قرآن کلّ بیان مطوّی و حاقّ بوده و هست در حول این باب اوّل از واحد اوّل بیان و بس و بدان که شروع این کتاب التّبیین

الشَّريف القوية في إِمْناح هياكل الرُّؤية در ١ شهر رحمت در سال ١٧٤ بديع  
 كَلَشِيء بِيَانِي تحَقَّق يافته عندما امتلكتني الملائكة والرُّوح مرة اخرى بإذن ربِّهم  
 بِأمره لِكَلَشِيء وأشرقَت أرض جسمي واجواء عقلي وبساط رُوحِي وسماء فؤادي  
 بِنور ربِّي ولستُ أكذب بِمَا رَأَيْتُ في قلبي وعلى اللوح فؤادي وما أَكْتُب على الورقات  
 طلسماتي ١٧٤ كه سالى مى باشد به عدد الله حقَّ ولله مناهج التَّبيين الشَّريف القوية  
 في كُلِّ شَأْن ويهدي الله عباده المخلصين في كُلِّ حين لا إِلَه إِلاَّ هو الرَّبُّ لِكَلَشِيء  
 انَّه هو المرشد لِمَهْتَدِينَ والهادي على صراط الله المستقيم

